

صفحه ۶۳-۶۴، سوره مبارکه آل عمران را بیاورید. جا دارد یادی کنیم از شهید سید رضی که انصافاً اگر ما الان داریم در یک امنیتی زندگی می‌کنیم، حتماً یک جزء جدی‌اش شهید سید رضی است. و خب گمنام در زمین و خوش‌نام در آسمان، شهید سید رضی یک حاج قاسمی برای خودش بود. و ساقی خیلی خوبی بود خلاصه. جنس خوب می‌رساند به محور مقاومت و همه هم می‌دانستند که کار این است، یعنی چیز پنهانی نبود. و چند بار هم به او تذکر داده بودند آن‌وری‌ها که دست و پایت را جمع کن، او هم سفت محور مقاومت را تجهیز می‌کرد. سوال: شما ایشان را می‌شناختید؟ بله، زیاد. نه خاطره‌ای با ایشان ندارم، با ایشان دمخور نبودم ولی خب یک سوریه بود و سید رضی دیگر. این که انقدر گمنام بود، و خیلی آدم مخلص بی حرف و حدیث، پارسای بی‌ادعای کارکن، و مهم‌ترین ویژگی‌های این تیپ آدم‌ها این بود که این‌ها به شدت اهل مذاکره و دیپلماسی، و اهل deal کردن و این‌ها بودند. فرق امثال این‌ها و حاج قاسم، با یک کسانی مثل روحانی و این‌ها، این است که این‌ها وقتی مذاکره می‌کردند و خیلی چیزها را deal می‌کردند، پایبند به اصول بودند. یعنی «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» بود که «فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ» شده بود. یعنی فرع غیر ثابت پیدا کرده بودند. یعنی شما به تعبیر حضرت آقا که می‌فرمایند انقلاب یک سیرتی دارد و یک صورتی دارد، سیرتش غیر قابل تغییر است. آن چیزی که قابل تغییر است صورتش است. شما در کار حاج قاسم و سید رضی، می‌دیدید کاملاً که به شدت اهل دیپلماسی هستند اتفاقاً. این‌ها به شدت آدم‌های دیپلماتی هستند. ولی وقتی می‌دیدید از بیرون، این را یک عنصر ثابت می‌دیدید. با اینکه این با امثال روحانی فرق دارد. که کاملاً می‌دیدید که دچار سندروم باسن بی‌قرار است. یعنی اصلاً معلوم نیست روی کدام صندلی نشسته و چه کار دارد می‌کند. اصل ثابتش کجاست الان؟ او رد متشابه به محکم نمی‌کرد مثل حاج قاسم. حاج قاسم کلاً رد متشابه به محکم داشتند. رد صورت به سیرت داشتند. این‌ها نه. یک دانه ساقه‌ای را برداشته بود آورده بود، به عنوان متشابه می‌خواست به آن عمل کند که «الَّذِينَ غَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ» مثلاً این همین را برداشته بود گرفته بود اینجا، اصلاً شما نمی‌دانید دارد چه کار می‌کند با این آیه. اصلاً تو خائنی؟ تو با مایی؟ با آنی؟ هیچی فهم نمی‌شد. در کار این‌ها چیزی که فهم می‌شد، این است که متشابهاتی را هم که در اختیارش می‌گذاری، قلمه می‌زند به یک پایه‌های محکم. این دیده می‌شد. ولی چیزی که در این مثل روحانی و حمل اولی وقتی می‌بینی، می‌بینی نمی‌فهمد دارد چه کار می‌کند.

دو تا آیه پایین‌ترش را نگاه بکنی «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» دعای پایینی‌اش را هم نگاه بکنی این است که «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» این آیه وسط را شروع می‌کرد به عنوان، آیه بعدی‌اش را کافی بود می‌خواندید که «فَإِذَا تَنَقَّضَتْهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَقَهُمْ» یعنی اینجوری آن‌ها را بزن، بعد شما می‌دیدید که نمی‌دیدید. الان در کار سیاسیون ما هم همین را می‌بینید، می‌بینید این حرف در می‌آید از حاج قاسم، این حرف در می‌آید از یک غیر حاج قاسم. ولی در این درخت می‌دیدید، در این نمی‌دیدید. در این نمی‌بینی همچین چیزی را، درخت دیده نمی‌شود، در آن درخت دیده می‌شود، یعنی معلوم است که تمام این ساقه‌ها چسبیده به تنه، به یک تنه قوی چسبیده، به یک سیرت خوب چسبیده، به یک سیرت انقلابی چسبیده، به عدم سازش با استکبار چسبیده، به این عبارات چسبیده. در کار سید رضی هم این‌ها کلاً بهترین دیپلمات‌ها بودند، که مادر گیتی تا بیاید یک دانه دیگر از این‌ها به دنیا بیاورد، حالا تا ببینیم چه کار می‌کند مادر گیتی. بالاخره به این مفتی‌ها تولید سید رضی و تولید حاج قاسم و این‌ها، احتمالاً به همین سادگی‌ها انجام نمی‌شود. حالا انشاءالله، ما که نا امید نیستیم ولی حالا تا سه هفته‌ای بزن بزن است ببینیم چه می‌شود. تا سه هفته طراحی بزن بزن شد، بزن بخور دیگر. معمولاً در این موارد همه سعی می‌کنند خاکریزشان را یک دانه ببرند جلو. هم طرفی‌ها، هم ما، هم یک طرف‌های دیگر، که همه مشغول بردن خاکریز به سمت جلو هستند. حالا تا سه هفته بزن بزن، بزن بزن جنگ نه‌ها. یک دفعه یک جایی یک ناوی غرق می‌شود. یک جایی یکی آن را می‌زند. از این چیزهایی که همه هم می‌دانند کی دارد چه کار می‌کند. همه از این قضیه مطلع هستند.

آیه ۱۰۳ و ۱۱۲ سوره مبارکه آل عمران را ببینید. سوره مبارکه نساء آیه ۷۸ را هم بیاورید. حالا عرض می‌کنم چرا دارم اینجوری می‌کنم، یک نکته مهمی است در ارتباط حضرت با قرآن، که به عبارتی آقای بهجت می‌فرمایند از اسرار شیعه این نکته است که خدا غیبتی را همراه با خسارت نمی‌کند. خدا زمینه ضلالت ایجاد نمی‌کند. از آن اول که بحث‌های معرفه المهدی را هم داشتیم، یادتان هست که روایاتی که می‌گفت اگر غیبت موجب ضلالت احدی شود، خدا غیبت را نمی‌آورد. آن طولانی شدن غیبت است که محصول کفر بندگان است، وگرنه اصل الغیبه لکائن است و جزء اتفاقات بسیار خوبی است که انسان را از ظاهر به باطن سیر می‌دهد. این‌ها بحث‌هایی بود که گفتیم. لذا اینکه این دوره، دوره ریب و شک است در روایات کاملاً رد شده، «یرتاب فیه المبطلون» است آنجا، باطل‌گرایان به شک می‌افتند. وگرنه قرار نیست این موجبات ضلالت درست بکند. حالا چه از اسرار شیعه است؟ چه جوری یک دفعه این می‌شود از اسرار شیعه؟ به‌خاطر اینکه «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» «كِتَابِ اللَّهِ وَ عَثَرَتِي» «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ» این از اسرار شیعه است، چرا؟ به‌خاطر اینکه اینجا گفته می‌شود که کتاب خدا و عثرت من «إِنِّي تَارِكٌ» این که حضرت و پیغمبر می‌فرمایند، نمی‌گویند یک ماترک این جوری وجود دارد، این ماترک من است. قرآن و عثرت و این‌ها هم نه اینکه از همدیگر جدا نکنید، از همدیگر جدا نمی‌شود. این‌ها ابعاد یک حقیقت قرار می‌گیرد و آن موقع «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ» این‌ها هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض به من برسند. نه اینکه در حوض جدا می‌شوند از همدیگر. حالا بحث حوض را یک موقعی باید مفصلش را عرض بکنیم.

بالاترین نقطه هستی، حالا آن‌هایی که عرفان خوانده‌اند می‌دانند، به آن می‌گویند مقام احدیت، که آن موقع ساقی آن حوض هم امیرالمؤمنین است. آن بالاترین نقطه‌اش کشف می‌شود که اصلاً این‌ها یکی بود. برای همین است که سرش این است که کسانی که دنبال حل مسئله غیبت برای خودشان هستند، باید به شدت وارد در بحث قرآن شوند. چون این‌ها وجود کتبی امام است. این وجود کتبی امام می‌شود این، آن موقع است که اگر کسی می‌خواهد به محضر امام برسد، باید به محضر قرآن برسد. هر سؤالی از امام دارد، باید از قرآن پرسد. این که می‌گویند از اسرار است این جوری است، به‌خاطر اینکه مرتبه عقلی که اصلاً غیبت ندارد. معقول که غیبت ندارد. محسوس غیبت دارد. این را آن موقع خدا جبران کرده است. مرتبه حسی امام را خدا جبران کرده با بعد دیگر کتبی‌اش و آن خود قرآن است. اگر کسی می‌خواهد همه انواع، این دیگر «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نیست، همین آیاتی که الان گرفته‌ایم دستمان، آیات سوره حجر آن موقع عرض می‌کنم. که این‌ها وقتی افزای می‌شوند، عملاً افزاز شدن یک حقیقت است، یک حقیقت است که دارد به صورت افزاز، شما دارید افزاز شده‌اش را می‌بینید، یکی‌اش می‌آید در عالم انسانی، یکی‌اش می‌آید در عالم کتبی. مکتوب و تدوین شده. آن موقع اگر کسی می‌خواهد مؤدب خدمت امام برسد، باید مؤدب خدمت قرآن برسد. این همان چیزی است که آقای بهجت می‌گویند به لحاظ شخصی جبران شده «رحمکم الله» یعنی طرف مسئله فرج شخصی پیدا می‌کند. آن قرآنی که روح امامت درش هست آن موقع، حالا در مقابل یک قرآن دیگری که من به شما می‌گویم، قرآن روی تخت غسالخانه است به تعبیر قرآن، قرآنی است در اتاق تشریح، قرآن در اتاق تشریح دری از درهای جهنم است. قرآن زنده با امام که شما در محضر امام رسیدید، که اگر به شما می‌گفتند الان امام یک جایی تشریف دارد، شما چه کار می‌کردید؟ دیگر همینجوری دو زانو می‌نشستید، «جُعِلْتُ فِدَاكَ» شروع می‌کردید سؤالاتان را پرسیدن، همین الآن ممکن است بنشینید در محضر قرآن، بگویید «جُعِلْتُ فِدَاكَ» امام به من بگو. این را من تحت عنوان تولید علم دینی توسط خود وجود نازنین امام زمان همین یکشنبه گفتم، تولید علم دینی توسط امام زمان. در کجا گفتم؟ در گعده قم. حالا نمی‌دانم ضبط شده یا نشده.

آیه ۱۰۳ را نگاه کنید. حالا می‌خواهم یک خورده این معنا را برایتان باز کنم، که ببینید اگر می‌خواهید به سمت قرآن بروید، باید به سمت امام بروید. قرآن امامی به عبارتی، نه قرآن روی میز تشریح مفسرین. این فرق دارد با همدیگر. ۱۰۳ را نگاه کنید. ببینید یک حبل است، خوب دقت کنید «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» است. یک حبل است دیگر، «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ» این یک حبل خودش را چه کار می‌کند؟ شروع می‌کند باز کردن که شما اگر به حبل الله اعتصام کنید، یک حبل. بکنید این اتفاق می‌افتد. این بحث‌ها رو یادآور می‌شوم که حالا که گذاری هم کردیم، دیدید که هم ما داریم که همه حقایق را در کتاب است. به عناوین مختلف که این «فَرَأَانَا غَرِيبًا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» که این‌ها کتاب مبین است که

«وَلَا رَظْبٍ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» است. آن حقیقت بالا، آنجا دیگر وحدت خودش را می‌دهد. در حوض، وحدت خودش را نشان می‌دهد. یعنی شما می‌فهمید که این‌ها یکی بود. همچنین است که در سوره یاسین داریم که «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» هم داریم «كِتَابٍ مُبِينٍ» هم «إِمَامٍ مُبِينٍ» فرق دارد با همدیگر؟ نه، کی می‌فهمد فرق ندارد؟ در حوض معلوم می‌شود فرق ندارد، که حالا این حوض را یک موقعی اگر لازم شد عرض می‌کنیم که در حوض همه می‌فهمیم این که این اصلاً یکی بود که! فقط یکی‌اش کتبی آمد پایین، یکی‌اش مدل انسانی آمد پایین، که حالا مدل این ثقلین چه جوری کتبی‌اش با انسانی‌اش در کنار همدیگر قرار می‌گیرد، یک بحث دیگر است.

نه همین «فُرْأَنًا عَرَبِيًّا» آمده پایین. کی شما می‌فهمید که اگر من می‌خواستم به محضر امام برسم، امام غائب نیست اصلاً. امام غائب نداریم. امام برای تو غائب است، من پشتم را بکنم به قرآن خب می‌شود امام غائب. من این را بارها عرض کردم، مثلاً قمر که خسوف نمی‌کند، شمس که کسوف نمی‌کند، تو داری خسوف کسوف می‌کنی. وگرنه او که یا دائم الفضل علی البریه است دیگر، تو موقعیت یک دفعه یک جوری می‌شود که، تو داری در خسوف قرار می‌گیری، نه اینکه مثلاً قمر خسوف می‌کند یا شمس کسوف می‌کند. تو داری در یک موقعیت اینجوری خودت را قرار می‌دهی. این که می‌گویند امام غائب است، یک شایعه‌ای بیش نیست. آنی که دیده نمی‌شود، «لا یری شخصه» آخر غیبت یعنی «لا یری شخصه» بیش از این هم نیست، شما فرض بفرمایید که اگر یک جایی باشد شخص امام دیده نشود ولی شما همه‌اش می‌توانید تلفن بزنید، سوال بکنید، چه کار بکنید، در اسکای روم. حالا فرض کنید شما به این می‌گویید امام غائب؟ خب وقتی همه جوره در دسترس است، شما می‌توانید از او سوال بپرسید. همه کارهایت با آن راه می‌افتد. فقط چیزی که راه نمی‌افتد، آن یک بحث دیگر است که توحید در همه اقطار عالم چیز شود، آن بحث است. وگرنه اگر شما قرآن را من باب وجود کتبی امام ببینید، اصلاً امام غائب نیست. خلاصه خیالتان راحت، امام دیگر غائب نیست. انقدر هم مدام زنجمره نکنید، امام غائب نیست. امام حاضر است در این وجود کتبی، و در این وجود زنده. حالا به شما نشان می‌دهم قرآن مرده یعنی چه، یک قرآن داریم به نام قرآن مرده، همان چیزی که نوعاً ما با آن در تماسیم اتفاقاً.

همین یک حبل را می‌بینید، آیه ۱۱۲ را نگاه کنید «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُفْقُوا إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٌ مِنَ النَّاسِ» این می‌آید اینجا تفکیک می‌شود. حبل الله که یکی است، می‌آید خودش را به حبل من الله و حبل من الناس تبدیل می‌کند. این تعابیر در قرآن خیلی فنی است. که حالا یک مدلش را هم گذاشتم در سوره نساء بهتان نشان بدهم. تعبیر حبل الله دو افراز دارد از خودش. یکی حبل من الله، یکی حبل من الناس که هر دو تایش می‌شود حبل الله، وگرنه حقیقتش یکی است، حقیقت حبل الله دارد این‌ها. چیست؟ حبل من الله می‌شود قرآن است، می‌شود کتبی. حبل من الناس می‌شود وجود امام. ولی این‌ها حبل الله است، شما بیاورید مثل همین مطلب، مثل همین مطلب نه مربوط به این مطلب را، می‌خواهم بگویم این نوع ادبیات اصلاً اینجوری است. آیه ۷۸-۷۹ سوره مبارکه نساء را نگاه کنید «أَيُّهَا تَكُونُوا يُذَرِّكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ وَإِنْ تُصْبِحُمْ حَسَنَةً يَقُولُوا هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» اگر حسنه‌ای به شما برسد، می‌گویند این از تو پیغمبر نیست، به خاطر این که این «هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» است. خدا این مطلب را داد، به تو ربطی نداشت. «وَإِنْ تُصْبِحُمْ حَسَنَةً يَقُولُوا هَٰذَا مِنْ عِنْدِ» یک بدی برسد این مال توست. این که خوبی‌اش مال خداست، بدی‌اش مال توست را قرآن یک جا جمع‌بندی می‌کند، «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» یعنی کلش مال این است. من عند الله با من الله فرق دارد در ادبیات قرآن. بعد می‌آید تفکیکش می‌کند، «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» خدا از این سؤال خیلی هم بدش می‌آید. که «فَمَا لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» چرا اصلاً نزدیک نمی‌شوند این حرف‌ها را بفهمند؟ که من عند الله با من الله فرق دارد. اگر من می‌خواهی نگاه بکنی، بله، بدی مال خودت است. خوبی مال خداست. اگر می‌خواهی بدانی در در توحید، همه این‌ها با هم جمع می‌شوند، خب «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» این چیست؟ این همین تفکیک‌های این مدلی است، یک حبل الله داریم، یک حبل من الله داریم، حبل الله، با حبل من الله با همدیگر فرق دارد، این‌ها می‌آید حبل الله خودش را افراز می‌کند. شما اگر واقعاً نظرتان این است، کما اینکه آقای بهجت این را می‌گویند. می‌گویند اگر واقعاً نظرتان این است که خدمت حضرت برسید، خدمت قرآن برسید. با همان آدابی که مد نظرتان است. آن موقع می‌بینیم که چقدر یک قرآن زنده که با امام

است، این‌ها اصلاً از همدیگر جدا نمی‌شود. مثل زوجیت و اربعه می‌ماند که شما نمی‌توانید از همدیگر جدا کنید. از یک طرف اینجا جدا نمی‌شود. اصلاً این‌ها یک حقیقت است. «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» «وَلَا يَابِسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» اصلاً فرقی ندارند این‌ها با همدیگر. آن‌موقع من این را زمینه‌ای قرار می‌دهم.

این آیات سوره مبارکه حجر را ببینید، صفحه ۲۶۷ از آیه ۸۷، آیه ۴۴ صفحه ۲۶۴ هم نگه دارید. یک موقعی هست، یادتان هست بحث درخت اینجا مطرح شد؟ شجره طیبه فرقی با شجره خبیثه مطرح شد. این در همین مایه دارد «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» ما یک «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» داریم. فعلاً تطبیق‌های روایی‌اش را بگذارید کنار، که مثل سوره حمد است یا نیست، این را بگذارید کنار. یک هفت منعطف به همدیگر است. یک فروع منعطف به همدیگر است که وصل است به یک ساقه قرآن العظیم، به یک تنه قرآن العظیم. این‌ها شبیه قوای نفس می‌مانند که قوای نفس‌اند. هر قوه‌ای با یک قوه دیگر چیست؟ متفاوت است. دست با پا متفاوت است. قوای ادراکی ما، چشمان، بصرمان با سامعه‌مان با این‌ها. این هفت قوه چیزی است که ما داریم که با همدیگر متفاوت هستند. منتها این هفت قوه وقتی هفت قوه هستند، دست، دست است، پا، پا است، چشم، چشم است، گوش، گوش است، که مربوط به یک انسان زنده هستند، یک انسان زنده این قوا را دارد، آن روح این قوا را دارد، و از این قوا «تُؤْتِي أَلْهَمًا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» با آن توضیح و تفسیری که قبلاً عرض کردم. یک «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» هست، حالا این آیه که «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ» چرا این وسط آمده است، یک بحث فوق‌العاده ناقلایی دارد که می‌گذارم کنار «قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ» بگو که من نذیر مبینم، «كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ» دقت کنید، می‌گوید این عذاب را می‌آورم «أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ» روی کسی که برداشته یک چیزهایی را قسمت کرده، این کیست؟ «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» با قرآن مثل عضو برخورد کرده، با آیات. قرآن را روی میز تشریح گذاشته. مثل یک آدمی که روی میز تشریح افتاده. این دیگر دستش با پایش و این‌ها ربطی به همدیگر ندارند. ببینید، این که عزیزان ترجمه کرده‌اند به این که «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» یعنی اینکه عضو عضو کرده یک تکه‌اش را قبول کند، «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» خب آن که در قرآن این معنا را را دارد، «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» بکند. این نه، این یک قرآن زنده‌ای که به واسطه روح امام زنده است در آن، این قرآنی که به واسطه روح امام زنده است، شما روحش را ازش بکشید، می‌شود یک تفسیر عضو عضوی. می‌شود «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ» این‌ها کسانی هستند که مقتسم هستند، دارند قرآن را قسمت قسمت می‌کنند. یعنی به عبارتی گذاشته شده روی میز تشریح قرآن را دارد قسمت قسمت می‌کند، هر تکه‌اش را ببیند به چه دردی می‌خورد. خب این دیگر قرآن نیست اصلاً، این یک موجود غیرزنده‌ای است. این هم اسمش بدن نیست، جسد است. آن‌موقع همینی که قرار بود مایه هدایت بشود به واسطه وجود آن روح، چون این‌ها با هم یکی‌اند.

شما آیه ۴۳ و ۴۴ را ببینید اینجا «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ» «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ» این همان «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» حالا دیگر اینجا می‌شود هفت در جهنم. همان چیزی که قرار بود هدایت باشد «لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» وقتی قرار شد مقتسم شما بشوی «لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» این الان هر تکه‌اش تکه به تکه است، یک مجموعه‌ای که به هم ربط ندارد، به امام هم ربط ندارد، این دیگر تشریح است، نه قرآن زنده. به این می‌گویند قرآن روی میز تشریح. همان چیزی که اگر زنده بود و امام بود، هفت در بهشت بود. همان مثانی بود. منعطف به همدیگر بود. داشت از یک حقیقت گفت‌وگو می‌کرد، یک حقیقت بود که این حقیقت هفت شاخه از خودش بیرون داده بود، که این هفت شاخه مثانی و منعطف بود به همدیگر و همه‌اش داشت یک چیزی را نشان می‌داد. این همان چیزی است که ما به‌عنوان کثرت مؤکد وحدت از آن یاد می‌کنیم. به این می‌گویند کثرت مؤکد وحدت. ما کثرت داریم تا کثرت. شما یک موقعی هست که وقتی نمی‌بینی آن تنه درخت واحد را، وقتی همین‌جوری نظرات کثرت کثرت کثرت، خب همه‌اش می‌شود پخش و پلائی. ولی شما یک درختی را ببینید که براین تنه استوارش یک عالمه شاخه‌های متنوع زده بیرون، شما نگاه می‌کنی این درخت را کیف می‌کنی. می‌گویی عجب درختی است! تا اینکه یک چیز همین‌جوری سیخ رفته بالا. دو تا هم ساقه زده بیرون. اصلاً این کثرت درست است کم است اینجا. ولی این اصلاً مؤکد وحدت نیست. این وحدت را نشان نمی‌دهد. این که شما کثرتی داشته باشید که مؤکد وحدت باشد، این مهم است. یعنی مدام شاخ و برگ‌های زیاد، میوه‌های متنوع. بله، ما نمی‌خواهیم بگویم هر چیزی که هست، مثلاً در یک وزان است.

بله، «تَوَيَّيْتُ أَلْفَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» در این سوره هم آمده که «وَوَفَّقَصْلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» این‌ها به هر جهت یک تفضیل در اکل دارند «وَوَفَّقَصْلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ» منتها به مراتب همه‌اش وصل به این امام واحد است، به امام است، به ام‌الکتاب است، به اینجا وصل شده. آن‌موقع این هفتش اینجا دیگر. حالا یک موقعی در این تفسیر انفسی ان‌شاءالله مدل‌های طولی و عرضی این جور تفسیرها را عرض خواهیم کرد. این‌ها لزومی ندارد تفسیر فیکس داشته باشد. بفرمایید قوای نفس انسانی است، بگویید مثلاً فاتحه‌الکتاب است که به نام ام‌الکتاب از آن یاد شده، درست است. مثلاً بگویید هفت سوره مثانی نسبت به همدیگر است که اینجوری شده، بگویید علامت کثرت است اساساً، که هفت علامت کثرت است، یعنی بی‌نهایت چیزی که دارد مؤکد وحدت می‌شود، این‌ها هرکدام می‌شوند درهای بهشت، از هرجا بروی می‌رسی به این روح واحد، می‌رسی به این بدن واحد. وقتی که این شد جسد، از هر جایش بروی می‌خوری به فلاکت، می‌خوری به هیچی. و هیچی‌اش در نظام داخلی به هیچی‌اش ربط ندارد، یعنی بی‌نهایت چیزی که دارد مؤکد وحدت می‌شود، این‌ها هرکدام می‌شوند درهای بهشت، از هرجا بروی می‌رسی به این روح واحد، می‌رسی به این بدن واحد. وقتی که این شد جسد، از هر جایش بروی می‌خورد به فلاکت، می‌خورد به هیچی. و هیچی‌اش در نظام داخلی به هیچی‌اش ربط ندارد، در خارجش هم به هیچی ربطی ندارد.

«مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» این می‌شود آن تیکه‌ای که مدام برداشت، این طرفش کرد، آن طرفش کرد. دیگر در اصل ثابت و حرف ثابت چیزی وجود ندارد، این همان چیزی است که من خواستم با آیات یک‌خورده فضاسازی آیات را بگویم. البته موجب تفسیر یک آیه‌ای هم شد. این که می‌گوید «لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ» این در حقیقت جزء مقسوم است، شما مقسم نباید بشوی، مقسوم هم نباید باشی. شما کل را داری می‌گیری. اگر جزء را داری می‌گیری، روی جزء می‌آیی، روی فرع می‌آیی، روی سوره می‌آیی، باید حواست به همین کلی که با امام کل است باشد، این باید در ذهن شخص باشد. آن‌موقع خدمت قرآن می‌رسد. آن‌موقعی است که دارد خدمت امام می‌رسد، این‌جوری نگاه می‌کند. مثل اینکه شما مثلاً با یک دستی کار دارید، با یک چشم کار دارید، با چشم فلانی کار دارید دیگر. الان شما پشت یک تلفن دارید با کسی حرف می‌زنید، با آن روح دارید حرف می‌زنید دیگر. منتها از زمینه و پرده چه دارید این کار را انجام دهید؟ اسم سمیع مثلاً، یک اسم آمده وسط، پای یک اسم آمده وسط ولی شما کاری با این اسم ندارید. این اسم صرفاً یک واسطه‌ای است که من بتوانم با روح صحبت کنم دیگر. دو تا آدم که روح هستند می‌خواهند با هم صحبت کنند، وگرنه اجساد که با هم صحبت نمی‌کنند. صحبتی ندارند با همدیگر. آن‌هایی که صحبت می‌کنند با همدیگر، دو تا آدم ذی روح هستند و می‌خواهند با همدیگر صحبت کنند. یکی از پرده اسم سمیع صحبت می‌کند. یکی از پرده اسم متکلم. یعنی اسماء می‌آیند خودشان را می‌ریزند در اسماء. اسماء با همدیگر صحبت می‌کنند. پس «فتحصل مما ذکرنا» همین قدری که گفتیم بفهمید کافیست.

این نکته‌ای که حالا آدم می‌فهمد که آقای بهجت می‌گویند این از اسرار شیعه است، یعنی این که غیبت جبران شده است. خدا من باب «مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» به عنوان یک قاعده، که یک موقع باید سر این بحث کنیم، قاعده فوق‌العاده‌ای است. موضوع اصل غیبت جبران شده، چه «يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ» و چه «وَحَبْلٌ مِنَ النَّاسِ» یکی از مهم‌ترین راه‌های جبرانش همین قرآن است. کسی برسد در محضر قرآن ناطق، نه قرآن مکتوب به هم ریخته، آیات پاشیده دیمه که امام هم در آن نیست. اتفاقاً برای همین است بحث ولایت، بعضی‌ها می‌گویند چرا ولایت در قرآن انقدر با یک شامورتی‌بازی‌هایی هست؟ به خاطر اینکه این برگ‌گی است که گلاب مفروش است در آن، یعنی گلاب مفروش در همه جاست. مثل اینکه شما بگویید من الان کجا هستم؟ من که هر چه می‌بینم شما دست و پا و چشم و گوش و این‌ها هستی، من که چیزی نمی‌بینم از شما! یک دفعه خودش را عملاً در همه دست و پا و همه این‌ها نشان داده است. وقتی من دارم حرف می‌زنم، معلوم است من دست دارم، دستم با حرف من، بادی لنگویج من با حرف‌های من با هم یکی است. معلوم است یک چیزی هست پشتش. این آن‌موقع لازم می‌آید که ان‌شاءالله ما در محضر قرآن برسیم و در محضر قرآن ناطق که فرموده‌اند قرآن ناطق منم.

جواب سوال؟ ببینید، ما دو جور روایت داریم، هر دو جورش به دو حیث قابل توضیح است. یکی اش این است قرآن اکبر از امام است. یکی این که علی اکبر من القرآن است، اصلاً روایت هم نباشد، خودمان می‌سازیم. بله الان دیگر سر شوخی باز شده. نه، شما ببینید همیشه قرآن «أُنْزِلَ مَعَ پیغمبر» است. یعنی قرآن در معیت پیغمبر است، یعنی پیغمبر اصل است، قرآن فرع است. جواب سوال: نه این هست، یا أنا اکبر من القرآن است، یا علی اکبر من القرآن است، یک همچنین چیزی داریم. شما نگاه کنید در خود آیات ما اینجوری است که پیغمبر در معیت قرآن نیست، قرآن در معیت پیغمبر است. وقتی افراز می‌شود هر کدام به دو حیث قابل بحث است. ولی حقیقتاً این‌ها در حوض معلوم می‌شود، در استخر و این‌ها هم نه، در حوض. ببینید در استخر دیگر چه معلوم می‌شود، در حوض معلوم می‌شود که این‌ها یک حقیقت بود. ما الکی فکر می‌کردیم این‌ها دوتا حقیقت هستند. این «حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ» نه اینکه در حوض آنجا دیگر پخش می‌شوند از همدیگر. آن بالاترین نقطه هستی، می‌دانید که حوض هم فقط دست پیغمبر و وارثان نبی است، حوض دست همه نیست. در روایات ما همینجوری است، حوض فقط دست پیغمبر و وارثان پیغمبر است، زیرا این رتبه بالاترین است. بالاترین رتبه اسمش حوض است، که حالا انشاءالله اگر لازم بود یک بحثی هم راجع به این خواهیم کرد.